

## تقریری نو از شیطان در مثنوی

دکتر بخشعلی قنبری<sup>۱</sup>

### چکیده

با آفرینش انسان مسأله حضور شیطان نیز در هستی مطرح شد و حوادثی رخ داد که شیطان از جایگاهی که در آن قرار داشت هبوط کرد و به عنوان موجودی رانده شده معروف گشت و آدمیان موظف شدند تا خود را از وی دور سازند. اما راجع به نقش وی در هرم هستی سؤالاتی طرح شد و نهایتاً در میان عارفان مسلمان دو دیدگاه پدید آمد: برخی وجود او را به عنوان عنصر اساسی در ساختار هستی معرفی کردند و نه تنها هیچ کار ناشایستی را به وی نسبت ندادند بلکه تنها بر اساس برنامه مقدر و وظیفه خود را انجام داده و در حوزه معرفت او را نیز از عاشقان عارف تأسیس کرده تنها و تنها به خاطر غیرتی که نسبت به خدا داشته حاضر نشده بر آدم سرحه کند. برخی دیگر با استناد به ظاهر آیات قرآن شیطان را موجودی لعین معرفی کرده‌اند که کاری جز گمراهی انسان‌ها نداشته و به همین دلیل هم برای همیشه محفوف در گناه الهی شد.

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز.



مولوی هر دو نظریه را در مثنوی آورده است ولی نظریه دوم پرنگ‌تر به نظر می‌رسد. به علاوه نقش وی در طی طریقت الهی به ویژه رابطه انسان با خدا را مورد توجه قرار داده و با عنایت به نکته بالا شیطان را در دستیابی یا عدم دستیابی انسان به رابطه با خدا مؤثر دانسته است.

پس می‌توان موضوع شیطان را در حوزه‌های معرفت شناختی، وجود شناختی، ارزش شناختی و وظیفه شناختی مورد بررسی قرار داد.

## واژگان کلیدی

شیطان (= ابلیس)، رابطه، خدا، مثنوی.

### (۱) مقدمه

شیطان از موجوداتی است که در نظام‌های دینی به ویژه ادیان سامی مطرح شده و نقش‌ها و وظایف خاصی به وی نسبت داده شده است. برخی از نقش‌های او در حوزه وجودشناسی قابل طرح است و بعضی نیز در حوزه‌های ارزش‌شناختی و وظیفه‌شناختی. هرچه باشد شیطان در مثنوی هم در آمادگی انسان برای ایجاد رابطه با خدا نقش دارد و هم در ایجاد مانع برای طی طریق عرفانی. شیطان در واقع از طریق مانع‌تراشی ظاهراً کار را برای اهل سلوک سخت می‌کند اما در واقع اگر سالک حقیقتاً در صدد سلوک باشد از این موقعیت می‌تواند در تقویت روحیه خود استفاده بهینه بکند. البته اگر شخص ضعف نفس داشته باشد قطعاً از ادامه باز خواهد ماند بلکه از نیروهای شیطان خواهد شد.<sup>۱</sup>

اگر علل و عوامل و زمینه‌هایی برای ایجاد رابطه انسان و خدا وجود دارند، موانعی هم وجود دارند که می‌توانند مانع از ادامه سیر و سلوک شده، حرکت رو به جلو سالک را متوقف سازند. این موانع در شرایط و زمینه‌های مختلف می‌توانند به ظهور رسند. ممکن است اموری در بیرون از ذهن و دل سالک رخ دهد و او را از حرکت بازدارند. ضمن اینکه این موانع نسبت به رتبه سالک نیز می‌توانند متفاوت باشند و نسبت به سالکان یکسان عمل نکنند بلکه بسا که یک امر برای سالکی در رتبه‌ای مانع به شمار آید و برای سالک دیگر عامل حرکت در نظر آید و عمل معکوس انجام دهند. به علاوه برخی از این موانع تا مرحله‌ای می‌توانند در حرکت سالک توقف به وجود آورند و از آن مرتبه به بعد کارگر نیفتند. از این جهت نمی‌توان راجع به بازدارندگی

موانع سلوک حکم قطعی و ثابتی صادر کرد بلکه آنها نسبت به سالکان حالت نسبی دارند. ابلیس از جمله موانع اصلی تحقق رابطه انسان با خداست که لازم است سالکان نسبت به آن آگاهی کامل داشته باشند تا به دام‌های نهاده او نیفتند. آگاهی از وجود شیطان بر اساس آنچه که نقل و عقل به ما معرفی می‌کند از دو طریق بوده است: یکی از طریق تجارب تاریخی و تجارب زندگی فردی و وجود گرایش به اعمال ناشایست و دیگری از طریق دین و متون دینی چه در گذشته و چه در عصر حاضر. البته در گذشته از شیطان به عنوان موجود اهریمنی و مضر و دشمن انسان یاد می‌شد که گاه وجود عینی داشت و گاه به عنوان یک نیروی مرموز در نظر گرفته می‌شد.

اما در متون دینی به ویژه ادیان سامی از آن به عنوان شیطان (= ابلیس) یاد شده است. البته در برخی از این متون مثل عهد جدید از شیطان به عنوان یک موجود عینی یاد شده و در سایر متون شیطان موجودی غیرعینی شمرده شده است. پس به لحاظ عقلی نمی‌توان از موجودی به نام شیطان سخن گفت زیرا با استدلال عقلی اثبات موجودی روحانی غایب از دیده‌ها ممکن نیست. بلی عقل می‌تواند با بهره‌گیری از مقدمات مختلف وجود یا عدم وجود شر را ثابت کند اما اینکه در صدد باشد موجودی عینی به نام شیطان را ثابت کند، از توانش خارج است. به هر حال در چارچوب فکری مولوی شیطان از طریق متون دینی قابل شناخت است و او بر اساس همین شناخت به بررسی نقش آن در هستی و در طریقت پرداخته است.

راجع به شیطان در این متون در سه حوزه بحث شده است: (۱) حوزه وجودشناختی؛ (۲) حوزه ارزش‌شناختی؛ (۳) حوزه وظیفه‌شناختی. در حوزه وجودشناختی ابلیس به عنوان یکی از مخلوقات خدا در نظر گرفته شده است. از این نظر رابطه طولی با خدا دارد نه عرضی. به تعبیر دیگر پذیرفتن موجودیت شیطان هرگز به معنای افتادن در دام دوگانه‌انگاری<sup>۱</sup> نیست. این سخن از آن جهت اهمیت دارد که در ادیانی مثل زردشت - دست‌کم در بعضی قرائت‌ها - اهریمن در عرض خدا قرار گرفته و به همراه خدا خلقت مخصوص خود را پدید آورده است. اما در اسلام قضیه جور دیگری است. به این معنا که شیطان هرگز در نظام آفرینش دخالت نداشته اما در حوزه ارزش‌شناختی به عنوان موجودی نامطلوب و مضر و شر در نظر گرفته شده است. در حوزه وظیفه‌شناختی هم باید گفت که شیطان با توجه به انگیزه خدا از آفرینش‌اش وظایفی به عهده دارد که یکی عبادت خدا و دیگری گمراه ساختن آدمیان است. شیطان موظف است آدمیان را به راه غیرالهی دعوت کند تا معلوم شود که رهروان خالص درگاه او چه کسانی‌اند. البته آدمیان

هم در مقابل او وظیفه دارند برخلاف رأی شیطان عمل کنند تا در دام او نیفتند. در میان عارفان مسلمان دو نظر عمده رایج بوده است: ۱) یک دسته خلقت او را جزو ساختار هستی دانسته‌اند در نتیجه به لحاظ ارزشی و وظیفه‌ای او را موجودی ارزشمند و بنده خالص و غیرتمند خدا دانسته و هیچ گناه و تخلّفی را متوجه او نمی‌دانند؛ ۲) کسانی که خلقت او را به اراده خدا دانسته اما تمرد او را امری وضعی دانسته‌اند به گونه‌ای که اگر او این عصیان را نمی‌کرد خلقت وجه دیگری پیدا می‌کرد.

مولوی در این میان نظر بینابینی اتخاذ کرده است و جایگاه شیطان و وظیفه آدمیان نسبت به او را در دو جای متفاوت بررسی می‌کند؛ وقتی از چشم شریعت می‌نگرد و وظیفه شرعی آدمیان را بیان می‌کند شیطان موجودی شر است و آدمیان باید به شدت از او بپرهیزند. در این معنی شیطان همیشه نکوهیده است. گاه نیز از نقطه نظر عرفان به او می‌نگرد که در این نگرش مولوی همانند عطار و سنایی که از طرفداران نظریه اولند می‌نگرد و از شیطان به عنوان موجود عاشقی غیرتمند یاد می‌کند.<sup>۱</sup> به تعبیر دیگر در تصویر نخست ابلیس موجودی است که باعث گمراهی و هلاکت انسان‌ها شده است. موجودی است که در کمین آدمیان نشسته و در صدد گمراه کردن آنها است. البته ابلیس بر کناره جاده بشریت ایستاده، هر از گاهی به آدمیان ندا داده، آنان را به راه و مسیر خود دعوت می‌کند در عین این که وقتی دعوتش را اجابت کردند از خود سلب مسئولیت می‌کند. از سوی دیگر ابلیس آدمیان را رده‌بندی می‌کند و توان خود را صرف کسانی می‌کند که در طی طریق انسانی و دینی و اخلاقی مقاومت می‌کنند و استوار می‌مانند، اما برای کسانی که خود راه او را در پیش گرفته‌اند کمترین توانش را صرف نمی‌کند از اینروست که طی طریق ابلیس باعث عقیم ماندن فعالیت‌های سالک طریق می‌شود. پس سالکان به هیچ وجه در هیچ زمینه و صفتی نباید خود را به ابلیس تشبیه کنند یا مثل او شوند.

## ۲) دو نگرش متفاوت به شیطان

در فرهنگ اسلامی راجع به شیطان دو نظریه کلی مطرح شده است: ۱) نگرش منفی به شیطان؛ ۲) نگرش مثبت به شیطان؛ در قرآن کریم به صراحت مؤمنان از شیطان بر حذر شده‌اند: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»<sup>۲</sup> از این جهت غالب عالمان و عارفان مسلمان نگرش منفی به شیطان در پیش گرفته‌اند. اما در این میان کسانی بوده‌اند که آیات

۱. زمانی، کریم، میناکر عشق، ص ۴۰۲.

۲. نحل ۹۸.

مربوط به شیطان را به گونه دیگری تفسیر کرده‌اند و بر این نظر رفته‌اند که شیطان موجودی است که خدا آفریده و وظیفه خاصی را برایش معین کرده است. بنابر این برحذر شدن از شیطان به معنی بد و منفور بودنش نیست، بلکه برخی پا را فراتر گذاشته از مقام و موقعیت شیطان به شدت دفاع کرده‌اند که اغلب مدافعان جایگاه شیطان از عرفا هستند.

ظاهراً اولین مدافع ابلیس حسین بن منصور حلاج (مقتول؛ ۳۰۹ ق.) بوده است. او بر این نظر بود که علت سجده نکردن شیطان بر انسان آن بود که او غیر از خدا معبودی نمی‌دید. پس از او احمد غزالی (متوفی؛ ۵۲۰ ق.) نیز از جایگاه شیطان دفاع کرد و هیچ کسی را موحدتر از شیطان ندانست. سنایی (متوفی؛ ۵۲۵ ق.) نیز بر عشق شیطان به خدا تأکید کرده، او را از عاشقان پاک‌باخته خدا دانسته است. عین‌القضات (متوفی؛ ۵۲۵ ق.) بر این نکته تأکید می‌کند که ابلیس هیچ تقصیری در وظایف خود نکرده است بلکه خدا مأموریت ضلالت را به عهده وی گذاشته بود و او جز وظیفه کاری انجام نداده است؛ بلکه خدا ابلیس را به دربانی خود گماشت و بدو گفت: «تو عاشق مایی، غیرت بر درگاه ما و بیگانگان از حضرت ما باز دار»<sup>۱</sup> در واقع گناه ابلیس عشق خدا بود یعنی او عاشق خدا شده بود و همین امر باعث گنهکاری وی شد.<sup>۲</sup> عطار به رغم آن که شیطان را مستحق لعنت الهی می‌داند اما به آدمیان توصیه می‌کند تا از او راه مسلمانی بیاموزند.<sup>۳</sup>

### ۳) وجودشناسی شیطان

منبع اصلی مولوی در وجودشناسی شیطان، قرآن است که دو آیه کلیدی در این مورد مطرح شده است. با عنایت به هر یک از آنها راجع به وجود شیطان می‌توان نظری داد. یک آیه که به اشکال و الفاظ مختلف در قرآن ذکر شده این است: «و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر»<sup>۴</sup>. اگر استثنای موجود در این آیه را استثنای متصل بدانیم ابلیس داخل در دسته فرشتگان می‌شود اما بر خلاف آنان حاضر به سجده آدم نشد، اما اگر استثنا را منقطع بدانیم یعنی از اول داخل در آنها نبوده که بعداً به واسطه عدم سجده از میانشان خارج شود؛ اما به لحاظ اینکه هم فرشتگان و هم ابلیس موظف به سجده بر آدم بودند لذا از

۱. عین‌القضات همدانی، تمجیلات، به کوشش عقیق عسیران، تهران، ۱۳۷۳، ص ۲۲۸.

۲. همان، ص ۲۲۹.

۳. عطار، فریدالدین، الهی‌نامه، ص ۷۳۱.

۴. بقره/۱۱۱.



آنان استتفا شده است. پس با این تفسیر، از این آیه می‌توان استنباط کرد که ابلیس از فرشتگان نبوده است. در آیه دیگر آمده است: «فسجد الملائکه کلهم اجمعون الا ابلیس استکبر و کان من الکافرین»<sup>۱</sup>. از این آیه استنباط می‌شود که شیطان باید از مخلوقات باشد که اسناد صفت کفر به آنها درست باشد. روشن است که یا انسان‌ها متصف به این صفت می‌شوند و یا جنیان. فرض اول محال است، پس اگر شیطان از فرشتگان نباشد (که نمی‌توان صفت کفر را به آنها نسبت داد) به ناچار باید از جنیان باشد. آیه دیگر این فرض را تأیید می‌کند: «فسجدوا الا ابلیس کان من الجن»<sup>۲</sup>.

ظاهراً مولوی از آیات و تفاسیر یاد شده آیه نخست و تفسیر فرشته بودن ابلیس را اختیار کرده و بر اساس آن به بررسی وجودشناسی ابلیس پرداخته است و از زبان شیطان نقل می‌کند که من از فرشتگان مقرب الهی بوده‌ام و اگر طرد شدم، مسلماً طرد شدن من موقتی است و آن هم به این دلیل رخ داده است تا با استمرار وصال آن را کم ارج ندانم، چرا که فراق چشیده قدر وصال می‌داند.

گفت ما اول فرشته بوده‌ایم	راه طاعت را به جان پیموده‌ایم
سالکان راه را محرم بدیم	ساکنان عرش را همدم بدیم
ما هم از مستان این می‌بوده‌ایم	عاشقان درگه وی بوده‌ایم
ای بسا کز وی نوازش دیده‌ایم	در گلستان رضا گردیده‌ایم
فرقت از قهرش اگر آبستن است	بهر قدر وصل او دانستن است <sup>۳</sup>
تا دهد جان را فراقش گوشمال	جان بداند قدر ایام وصال <sup>۴</sup>

روشن است که اگر شیطان از جن باشد به تعبیر قرآن ماده او آتش است: «قال انا خیر منه خلقتی من نار خلقته من طین»<sup>۵</sup>، اما اگر از فرشتگان باشد آنها از امور معنوی و غیرمادی آفریده شده‌اند. بنابر آنچه گفته شد، مولوی این دیدگاه را برگزیده است، بلکه مقام شیطان را خیلی بالاتر از یک فرشته معمولی می‌داند. از نظر مولوی ابلیس نه تنها از فرشتگان بلکه امیر فرشتگان مؤمن بوده است. اما بر اثر کارهای ناروایی که انجام داد از جمع آنها اخراج شد.

۱. ص/۷۲-۷۳.

۲. کشف/۵۰.

۳. مولوی، مثنوی، ۲۶۱۷/۲-۲۶۱۸-۲۶۲۱، ۲۶۳۵.

۴. همان، ۲/۴۶۳۴.

۵. اعراف/۱۲.

صد هزاران سال ابلیس لعین

بود ابدال امیرالمؤمنین<sup>۱</sup>

بیشتر اشاره شد که بنا بر نظری شیطان به لحاظ ساختاری در آفرینش جایگاهی دارد. از این نظر گناه شیطان نیز در جابجایی او در چنین ساختاری معنا و مبنا پیدا می‌کند. مولوی بر این نظر است که اگر از نقطه نظر کلان بنگریم شیطان از گناه و عصیان معذور است چرا که در صفحه شطرنج آفرینش فقط یک حرکت باقی مانده بود و آن یک حرکت را خدا به شیطان واگذار کرد. پس شیطان نیز به عنوان یکی از عناصر اصلی این ساختار وظیفه خود را انجام داد. پس او در انجام این امر هرگز مرید و مختار نبوده است بلکه خدا کار او را از پیش تعیین کرده بود. یعنی از اول قرار بود که چنین کاری به دست شیطان انجام پذیرد تا باعث هیوط آدم به زمین شود. بنابراین، گناه شیطان نیز یک امر وجودی و ساختاری است نه امری ارادی و معرفتی.

گفت: بازی کن، چه دانم در فرود؟  
خویشتن را در بلا انداختم  
مات اویم، مات اویم، مات او  
هیچ کس درشش جهت درشش دره  
خاصه که بی‌چون، مر او را کز نهد  
اوش برهاند که خلاق ششش است  
دست باف حضرت است و آن او

چون که بر نعشش جز این بازی نبود  
آن یکی بازی که بد من باختم  
در بلا هم می‌چشم لذات او  
چون رهاند خویشتن را ای سره  
جزو ششش از کل ششش چون وارهد  
هر که در ششش، او درون آتش است  
خود اگر کفر است و گر ایمان او

#### ۴) ارزش‌شناسی شیطان

اگر بخواهیم نگرش ارزش‌شناختی مولوی به شیطان را طرح کنیم باید بگوییم که مولوی دو دیدگاه متفاوت به شیطان داشته است که در یکی از آنها شیطان موجودی پلید و دشمن انسان در نظر گرفته شده و در دیگری شیطان به عنوان عاشق غیرتمند خدا محسوب شده است.

#### ۱-۴) شیطان دشمن انسان

مولوی در شیطان‌شناسی دقیقاً متأثر از فرهنگ قرآنی است. در متون اسلامی به ویژه قرآن از شیطان به عنوان دشمن انسان (نه دشمن خدا) یاد شده است.<sup>۲</sup> مولوی هم با استناد به این آیات

۱. همان، ۱/۳۲۹۶.

۲. کشف/۵۰: اعراف/۲۲: انفال/۶۰.



شیطان را دشمن درجه یک انسان در نظر گرفته و لزوم مبارزه با آن را متذکر شده است. دشمن از دید مولوی کسی است که قصد جان کسی را کرده باشد. ابلیس جان همه انسانها به ویژه سالکان را نشانه گرفته است، هرچند که ممکن است با جسم‌هایشان کاری نداشته باشد.

دشمن آن باشد که قصد جان کند	دشمن آن نبود که خود جان می‌کند
نیست خفاشک عدو آفتاب	او عدو خویش آمد در حجاب
تابش خورشید او را می‌کشد	رنج او خورشید هرگز کی کشد
دشمن آن باشد کزو آید عذاب	مانع آید لعل را از آفتاب <sup>۱</sup>

از نظر مولوی ابلیس ذاتاً دشمن آدمی و مخالف تکامل و تعالی اوست و از هلاکت آدمی ذاتاً شادمان می‌شود.

یا چو دیوی کاو عدوی جان ماست	نارسیده زحمتش از ما و کاست
بلکه طبعاً خصم جان آدمی است	از هلاک آدمی در خرّمی است <sup>۲</sup>

ذات و سرشت ابلیس به گونه‌ای آفریده شد که در برابر انسان قرار بگیرد و هرگز نمی‌تواند از آن تخطی کند. پس آدمیان به ویژه سالکان طریقت باید نیک متوجه شوند که در مسیر خود با چنین موجودی مواجه خواهند شد. پس بر ایشان فرض است که تمهیدات لازم برای مبارزه با چنین دشمن بدخویی را فراهم بیاورند و ذره‌ای بر او رحم نکنند که او در برابر رحم و رأفت، زهر و عذاب نثار انسان می‌کند.

از پی هر آدمی او نسکلد	خو و طبع زشت خود او کی هلد
ز آنک خبث ذات او بی موجبی	هست سوی ظلم و عدوان جاذبی <sup>۳</sup>

از این جهت است که مولوی آدمیان را از تعامل با ابلیس به شدت باز می‌دارد و او را موجودی فاقد امکانات مفید برای آدمیان دانسته است. از دید مولوی ابلیس به سان سرابی است که هرچه بیشتر از آن آب بجوییم کمتر به دست خواهیم آورد چه او مفلس نابکار است که مردمان را به چیزی که ندارند فرا می‌خواند و با تزئین آنان را فریب می‌دهد.

مفلسی ابلیس را یزدان ما	ور کنی او را بهانه آوری
کو دغا و مفلس است و بد سخن	هم منادی کرد در قرآن ما

۱. همان، ۷۹۰/۲ - ۷۹۳.

۲. همان، ۲۶۰۴/۵ - ۲۶۰۵.

۳. همان، ۲۶۰۴/۵ - ۲۶۰۵.



### ۱-۱-۴) ضرورت شناخت راه‌های فریبکاری ابلیس

ابلیس با زیبا جلوه دادن امور زشت آدمی را به گمراهی می‌کشانند.<sup>۱</sup> به تعبیر دیگر او در صدد برمی‌آید تا بر روی واقعیات پرده‌ای افکند و دیدگان مردم را بدان سمت معطوف سازد تا نهایتاً این تصویر را در آنان بوجود آورد که حقیقت همان است که می‌بینند، غافل از آنکه آنچه دیده می‌شود چنین است و حقیقت چیز دیگری است. در این مواقع گاه خود این نگرش عامل گمراهی و هلاکت انسان است و گاهی موارد هم آن امور مشاهده شده باعث سقوط انسان به مهالک می‌شود. مثلاً به انسان خرگاه نشان می‌دهد در حالیکه پشت خرگاه چاهی است. یا وعده حوض به آدمی می‌دهد تا او را از آن طریق به هلاکت برساند.

هر زمان خواند تو را تا خرگهی      که در انداز تو را اندر چهی  
 که فلان جاحوض آب است و عیون      تا در اندازد به حوضت سرنگون

بالاخره آنکه انسان را به شور و شر می‌اندازد ابلیس است. او این کار را یکبار در آغاز خلقت انسان انجام داد و بار دیگر وعده داده که تا آخر حیات بشر این کار را خواهد کرد.

آدمی را با همه وحی و نظر      اندر افکند آن لعین در شور و شر<sup>۲</sup>

از نظر مولوی ابلیس به طرق مختلف آدمیان را گول می‌زند و او را از ره به در می‌کند. او در داستان گفت و گوی معاویه و ابلیس به یکی از این راه‌ها اشاره کرده است. خلاصه داستان از این قرار است که روزی معاویه در قصر خویش خفته و در راه هم از درون بسته بود. ناگهان کسی او را بیدار می‌کند، ولی به زودی پنهان می‌شود و نهایتاً که او را پیدا می‌کند می‌گوید من ابلیسم. معاویه تعجب می‌کند و می‌پرسد برای چه مرا بیدار کردی؟ ابلیس در جواب می‌گوید که دیدم نمازت فوت می‌شود. معاویه از جواب او شگفتی‌اش زیادت‌ر می‌شود ولی ابلیس در واکنش به او می‌گوید که به خاطر سابقه عشقی که به خدا داشتم این کار را انجام دادم ولی سرانجام با اصرار راز بیدار کردن معاویه آشکار می‌شود.<sup>۳</sup> برای توجیه و توضیح جواب ابلیس ذکر چند

۱. همان. ۶۵۴/۲-۶۵۶

۲. همان. ۹۹۳/۶-۹۹۹

۳. همان. ۲۶۱/۱۵

۴. این داستان در دفتر ششم، آیات ۲۶۰۸-۲۷۹۷ آمده و با این بیت شروع شده است:



نکته لازم است:

۱) اطاعت کردن برای بنده خدا بسیار سودمند و ثواب زیادی به دنبال دارد (در اینجا ثواب نماز).  
۲) ثواب حسرت خوردن بر فوت نماز بیشتر از انجام آن در زمان خود است.  
با توجه به این دو نکته روشن می‌شود که ابلیس در صدد برخورداری معاویه از ثواب نماز نبود بلکه آنچه برای او اهمیت داشت محروم شدن معاویه از ثواب حسرتی است که ممکن بود معاویه پس از فوت نماز بدان بخورد. پس معلوم می‌شود که ابلیس همیشه از راه مستقیم عمل نمی‌کند بلکه در مواردی از طریق دعوت به اعمال نیک این کار را انجام می‌دهد.  
۳) این داستان نشان می‌دهد که حتی دعای سالک نیز اگر از تلقین مرشد نباشد ممکن است مایه حجاب و زیان شود. آنچه انسان را به خیر می‌خواند اگر از انگیزه‌های رحمانی و خدایی سرچشمه نگرفته و بر اثر تلقین ابلیس پدید آمده باشد، مایه شر است و به منظور جلوگیری از خیر بزرگ‌تر انجام شده است.<sup>۱</sup>

۴) پس دعوت به ظاهر اعمال دینی و افعال خیر لزوماً نمی‌تواند به سود سالک تمام شود بلکه او باید به محتوا و نتیجه کار نیز بنگرد. به تعبیر عالمان اخلاق سالک تنها به شرط فعلی نباید توجه کند بلکه شرط فاعلی را هم باید در نظر بگیرد. راه‌های دیگر فریبکاری ابلیس را در موارد ذیل می‌توان خلاصه کرد:

**الف) ترساندن:** ابلیس از طریق ترساندن انسان، او را از انجام امور مهم باز می‌دارد.

دیو می‌ترساندت که هین و هین! زین پشیمان گردی و گردی هزین<sup>۲</sup>

**ب) تهییج آدمیان بر شهوت‌رانی:** شیطان از طریق تحریک مردان به میل جنسی در صدد گمراهی ایشان برمی‌آید. او از طریق مطلوب جلوه‌دادن شهوت، آنان را به سمت زنان هدایت می‌کند تا عقل و هوششان را برباید.

چونک خوبی زنان فا او نمود که ز عقل و صبر مردان می‌فزود

پس زد انگشتک به رقص اندر فتاد که بده زوتر رسیدم در مراد

چون بدید آن چشم‌های پر خمار که کند عقل و خرد را بیقرار<sup>۲</sup>

وقتی میل شهوت در ایشان افزون‌تر شد دل را کر و کور می‌کند، در نتیجه توان درک

برخی از امور را از دست می‌دهد و نیز قدرت تشخیص خوب و بد را از او می‌ستاند.

۱. زوزین کوب، سرنی، ج ۱، ص ۵۲.

۲. مولوی، مثنوی، ۱۵۰/۵.

۳. همان، ۹۵۶/۵-۹۵۸.

میل شهوت کر کند دل را و کور  
تا نماید خر چو یوسف نار نور<sup>۱</sup>  
زشتها را خوب بنماید شره  
نیست چون شهوت بدتر ز آفات ره  
صد هزاران نام خوش را کرد ننگ  
صد هزاران زیرکان را کرد دنگ<sup>۲</sup>

شیطان این کار را با بهره‌گیری از صورت زنان جوان انجام می‌دهد زیرا زنان هم می‌توانند سالک را عاشق خود سازند و هم عاشق او شوند. اثرگذاری این روش بیشتر از سایر روش‌ها است، برای این که در آن روح سالک از دو طرف، هم از طرف خود و هم از طرف صاحب صورت زیبا مورد هجوم واقع می‌شود.<sup>۳</sup> مولوی حجاب موجود میان زن و مرد را به دیواری تشبیه می‌کند که از دو طرف سوراخ می‌شود. روشن است که مقاومت چنین دیواری بسیار کم خواهد بود و به سرعت فروخواهد ریخت.

توصیه‌های مولوی در این داستان برای مبارزه با شیطان را در موارد ذیل می‌توان خلاصه کرد:

- ۱) سالک طریقت هرگز نباید راه پر پیچ و خم تهذیب نفس را بدون راهنمایی کند.
- ۲) به تمام اعمال حتی توصیه شیطان نسبت به امور خوب باید با سوءظن نگریست.
- ۳) باید همیشه شیطان را پائید و نسبت به نفس نیز سوءظن داشت زیرا هر دوی آنها از یک جنس‌اند.

نفس و شیطان هر دو یک تن بوده‌اند در دو صورت خویش را بنموده‌اند<sup>۴</sup>

## ۲-۱-۴) کارکردهای ابلیس

مولوی برای ابلیس در تصویر منفی کارکردهای زیادی را برشمرده است که ذیلاً به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

**الف) ابلیس عامل خستگی راهروان:** یکی از راه‌هایی که ابلیس برای گمراه کردن انسان‌ها به کار می‌گیرد این است که مقصد را دور و بار آدمی را سنگین‌تر از آنچه هست نشان می‌دهد. در نتیجه چنین نگرشی روح و روان راهروان خسته شده، از ادامه راه باز می‌مانند و به آنچه که به دست آورده‌اند قناعت و یا حتی در مواردی از آنچه به دست آورده‌اند نیز صرف نظر می‌کنند. البته ابلیس وقتی این کار را انجام می‌دهد هیچ وقت مسئولیتش را بر عهده نمی‌گیرد

۱. همان، ۱۳۶۵/۵.

۲. همان، ۱۳۶۹/۵-۱۳۷۰.

۳. مولوی، مجالس سبعه، به کوشش بدیع الزمان فروزفر، تهران، کیهان، ۱۳۶۵، ص ۴۷.

۴. مولوی، مشنوی، ۴۰۵۳/۳.

بلکه آن را متوجه کس دیگری یا خود انجام دهنده فعل می‌کند.

چون برین ره خار بنهاد آن رئیس  
هر که خست او گفت لعنت بر بلیس  
یعنی این غم بر من از عذروی است  
عذر را آن مقتدا سابق پی است  
بعد از او خود قرن بر قرن آمدند  
جملگان بر سنت او یازدند<sup>۱</sup>

**ب) پرورش شیاطین انسانی:** مولوی اشاره می‌کند که شیطان عامل تربیت و پرورش تمام انسانهایی است که در برابر حق و عدل و طریقت عرفانی قد علم کرده‌اند و آدمیان را به مسیرهای غیرالهی سوق داده‌اند. او این کار را با مکاری بسیار زیرکانه انجام می‌دهد. از این جهت شیطان مسئول تمام انحرافات است که از اول خلقت آدم تا واپسین روز حیات بشری رخ داده است. گمراهی قوم نوح، عذاب شدن قوم عاد، انحرافات اخلاقی قوم لوط، استکبار فرعون، ناهل بودن ابولهب و ... همه و همه در اثر مکاری شیطان به وقوع پیوسته است.<sup>۲</sup>

## ۲-۴) شیطان عارف به خدا

مولوی با توجه به دو دیدگاهی که راجع به شیطان دارد شناخت او را امری ضروری می‌داند: یکی این که شیطان در ساختار هستی و در ارتباط با خدا جایگاه والایی دارد و به عنوان بنده عاشق غیور خدا در نظر گرفته شده است. طبیعی است که شناخت وی می‌تواند برای سالکان طریقت الگوی خوبی باشد تا همانند او غیر از خدا هیچ موجودی را در کل هستی مشاهده نکنند، مثلاً سالکان باید از وی عشق‌ورزی به خدا را بیاموزند:

ناف ما بر مهر او بیریده‌اند  
عشق او در جام ما کاریده‌اند  
از که خوردم شیر، غیر شیر او؟!  
کی مرا پرورد جز تدبیر او؟!<sup>۳</sup>

مولوی علاوه بر تصویر منفی از ابلیس تصویر مثبتی هم عرضه می‌کند. در تصویر مثبت ابلیس یکی از فرشتگان مقرب الهی است که به واسطه غیرت و شدت پای‌بندی‌اش به توحید دچار فراق شده است. از این جهت به شدت ناله می‌کند و اعلام می‌دارد که او جز خدا اصلاً موجود دیگری را مشاهده نکرد تا بر او سجده کند. به همین دلیل بدون آنکه گناهی مرتکب شود دچار فراق شده است.

گفت ما اول فرشته بوده‌ایم  
سالکان راه را محرم بدیم

۱. همان، ۱۹۵۳/۵-۱۹۵۵.

۲. همان، ۲۶۵۷/۲-۲۶۷۱.

۳. همان، ۳۲۲/۲ و ۳۲۸.

راه طاعت را به جان پیموده‌ایم سالکان عرش را همدم بدیم<sup>۱</sup>  
 از نظر مولوی ابلیس از عاشقان و دل‌سوختگان بارگاه الهی بود. به گونه‌ای که عشق الهی در  
 ذات او فرو رفته بود که جز معشوق هیچ موجودی دیگری را نمی‌دید از این جهت اصلاً پس از  
 شنیدن امر «سجدوا» او غیر از خدا کسی را ندید تا سجده‌اش کند. عشق‌ورزی ابلیس را در موارد  
 ذیل می‌توان خلاصه کرد: ۱) مست می‌عشق الهی بود؛ ۲) ناف او را بهر عشق الهی بریده‌اند؛  
 ۳) تخم عشق الهی را در ذات او کاشته‌اند؛ ۴) آب رحمت را خورده است؛ ۵) مورد لطف و نوازش  
 الهی قرار گرفته است؛ ۶) شیر عشق الهی را سرکشیده است. از این جهت هیچ حادثه‌ای نمی‌تواند  
 عشق را از او و او را از عشق الهی جدا سازد ۷) با وجود عتاب خدا هرگز از رحمت او نومید نبوده  
 بلکه او را به عنوان کریم می‌شناسد و همچنان به کرمش امیدوار است.<sup>۲</sup>

ابلیس در ایام فراق لحظه‌ای از یاد خدا غافل نبوده، بلکه مدام نام او را بر زبان جاری و هر  
 لحظه تصویر او را مجسم می‌کرده است و به عشق او زندگی خود را ادامه می‌داد. البته از اینکه خدا  
 هم زیبا روی بود و هم قهار در شگفت بود. آنگاه این شگفتی را چنین توجیه می‌کرد که هرچند که  
 از او قهر دیده است اما آنچه بر قهر پیشی گرفته و غلبه دارد صفت لطف خدا است.

به علاوه مولوی حتی صفات ذکر شده در تصویر منفی را نیز توجیه می‌کند. به عنوان مثال  
 حسد یکی از صفاتی است که باعث اخراج ابلیس از بهشت قرب شد. اما مولوی از زبان ابلیس  
 بیان می‌کند که اگر چه عدم سجده ناشی از حسد بود اما این حسد از عشق نشأت گرفته بود  
 نه از خودخواهی.<sup>۳</sup>

سخن دیگر آنکه مولوی بر صفت غیرت ابلیس نیز تأکید می‌کند که همسایه دیوار به دیوار  
 حسد است.

هست شرط دوستی غیرت‌پزی علوم انسانی همچو شرط عطسه گفتن دیر زی<sup>۴</sup>  
 نکته بسیار جالب این که ابلیس حادثه‌ی اخراج خود را بازی عشق می‌داند که ملی ان او  
 نرد عشق را باخته، در قماری شرکت کرده که همه هستی‌اش را از دست داده‌است و این باخت  
 باعث ابتلائی او به دردها و بلاهای زیادی شده اما او همه را به جان و دل خریده است بلکه در  
 تمام این بلاها نیز لذت عشق الهی را چشیده است.

۱. همان، ۲۶۱۷/۲-۲۶۱۸.

۲. همان، ۲۶۲۱/۲-۲۶۲۳.

۳. همان، ۲۶۳۸/۲-۲۶۴۴.

۴. همان، ۲۶۴۴/۲.

چونک بر نطعش جزین بازی نبود  
 آن یکی بازی که بد من باختم  
 در بلا هم می چشم لذات او  
 مات اویم مات اویم مات او<sup>۱</sup>

گفت بازی کن چه دانه در فزود  
 خویشان را در بلا انداختم  
 مولوی در تصویر مثبت از ابلیس، کارکردهای مثبتی برای او در نظر گرفته است. یکی از مهمترین کارکردهای او تمیز دادن انسانهای ناشایست از آدمیان شایسته است به این صورت که او کسانی را که از اخلاص برخوردار نیستند از مسیر بدر می کند تا انسانهای با اخلاص بازشناسی شده، مورد خدمات و توجه او قرار گیرند و کمک کند تا بیشتر و بهتر در خدمت خداوند باشند. از این جهت مولوی به عنوان محک قلب و نقد را به او می دهد:

گفت ابلیسش گشای این عقد را  
 امتحان شیر و کلبه کرد حق  
 قلب را من کی سیه رو کرده ام  
 نیکوان را رهنمایی می کنم  
 این علفها می نهم از بهر چیست  
 گرگ از آهو چو زاید کودکی  
 تو گیاه و استخوان پیشش بریز  
 گر به سوی استخوان آید سگست  
 قهر و لطفی جفت شد با همدگر  
 تو گیاه و استخوان را عرضه کن

من محکم قلب را و نقد را  
 امتحان نقد و قلبم کرد حق  
 صیرفی ام قسمت او کرده ام  
 شاخ های خشک را بر می کنم  
 تا پدید آید که حیوان جنس کیست  
 هست در گرگیش و آهو بی شکی  
 تا کدامین سو کند او گام تیز  
 و گیاه خواهد یقین آهو رگست  
 زاد از این هر دو جهانی خیر و شر  
 قوت نفس و قوت جان را عرضه کن<sup>۲</sup>

اگر در این ابیات بنگریم متوجه می شویم که: (۱) ابلیس فرشته امتحان شده خداوند است؛ (۲) راهنمای نیکان است؛ (۳) از میان برنده انسان های بی مصرف است؛ (۴) علف های هرز را می کند تا گیاهان مفید سبز شوند؛ (۵) آهوصفتی یا سگ صفتی افراد را آشکار می کند به این صورت که اگر شخص آهوصفت باشد سراغ گیاهان خواهد رفت و اگر سگ صفت باشد در صدد یافتن استخوان خواهد بود. به تعبیر دیگر هر موجودی که سراغ خوراک نفس خویش باشد صفت حیوانی و هر که دنبال خوراک جان خویش باشد صفت الهی خواهد داشت (خادم تن یا خادم جان بودن).

مولوی بر این عقیده است که ابلیس موجودی نیایشگر است که در طی آن، هم به مناجات

با خدا برخاسته، هم به او دعا می‌کند و درخواست خود را طرح می‌کند و هم در نهایی‌ترین شکل به او عبادت می‌کند.

در نگرش مثبت مولوی به شیطان، شیطان کارکردهایی دارد که هر کدام در جای خود قابل تأمل است.

**الف) محک نیک و بد:** از نظر مولوی شیطان به لحاظ وظیفه‌شناسی، ابزاری برای آزمایش بندگان است تا معلوم شود که کدامیک از بندگان خدا به عشق الهی پای‌بندند و کدام یکی چنین نیستند. شیطان بر این باور است که در نظام هستی هر موجودی نقشی ایفا می‌کند و نقش او وسیله شدن برای آزمایش بندگان است. به تعبیر شیطان او ابزاری برای نشان دادن ذات بندگان است و آلا هرگز باعث نمی‌شود که کسی خوب شود یا بد، بلکه او با دعوت خویش نیات و علایق درونی افراد به راه درست و راه نادرست را آشکار می‌سازد.

گفت ابلیسش گشای این عقد را	من محکم قلب را و نقد را
امتحان شیر و کلیم کرد حق	امتحان نقد و قلم کرد حق
قلب را من کی سیه رو کرده‌ام	صیرفی‌ام، قسمت او کرده‌ام

نکته جالبی که مولوی در روش شناخت صحیح و مستقیم به کار می‌گیرد آزمودن انسانهاست؛ به این معنا که شیطان خوراکی‌های مختلف در اختیار آدمیان قرار می‌دهد، هر یک از انسان‌ها به طبع ماهیتشان به سمت غذای مناسب خود کشیده می‌شوند. اگر این غذاها مناسب حیوانات باشد معلوم می‌شود که خورنده آن در ماهیت حیوانی به سر می‌برد و آلا ماهیت دیگری خواهد داشت.

این علف‌ها می‌نهم از بهر چیست	تا پدید آید که حیوان جنس کیست؟
تو گیاه و استخوان، بیشش بریز	تا کدامین سو کند او گام، تیز
گر به سوی استخوان آیدسگ است	ور گیاه خواهد یقین آهو رگ است
تو گیاه و استخوان را عرضه کن	قوت نفس و قوت جان را عرضه کن
گر غذای نفس جوید، ابتر است	ور غذای روح خواهد، سرور است
گر کند او خدمت تن، هست خر	ور رود در بحر جان، یابد گهر <sup>۲</sup>

**ب) هدایت آدمیان از راه غیرمستقیم:** مولوی داستانی در مثنوی آورده است به این مضمون که شخصی دشمنان و موجودات نابکار و ستمکار را دعا می‌کرد. شخصی از وی پرسید دعای بر چنین موجوداتی شایسته نیست، پس چرا چنین دعایی می‌کنی؟ آن شخص در جواب

۱. همان. ۲۶۷۲/۲ - ۲۶۷۴.

۲. همان. ۲۶۷۶/۲ و ۲۶۷۸ و ۲۶۷۹ و ۲۶۸۱ و ۲۶۸۲.



گفت که این موجودات حق بزرگی بر گردن من دارند برای اینکه اینها باعث شدند تا از همه کس بیرم و به خدا پناه بیرم در حالی که دوستان من مرا به خودشان مشغول می‌کردند تا از خدا غافل شوم، اما اینها خلاف آن را انجام دادند و من هم می‌توانستم به خودم برسیم و هم به خدای خودم. در واقع این موجودات از طریق روا داشتن ستم او را به خیر رهنمون شدند. در حقیقت دشمن آدمی داروی اوست.<sup>۱</sup>

شیطان هم در واقع چنین کاری را انجام می‌دهد. او از طریق آسیب‌هایی که بر آدمی وارد می‌کند او را تنهای تنها رها می‌کند تا به اندیشه فرو رود و نهایتاً به خدا پناهنده شود. در واقع نفس آدمی بسان اشغری است که هرچه سختی ببیند بیشتر به خدا نزدیک‌تر می‌شود.

هست حیوانی که نامش اشغراست      او به زخم چوب زفت و کمتر است

تا که چوبش می‌زنی به می‌شود      او ز زخم چوب فربه می‌شود

نفس مؤمن اشغری آمد یقین      کاو به زخم رنج زفس است و سمین<sup>۲</sup>

**پ) دعوت:** ابلیس کار خود را دعوت اعلام می‌کند. این دعوت حداقل وجه مثبتی که دارد تمیز مؤمن از غیرمؤمن بر خود آنان است و آلا شیطان هیچ امر جدیدی را در ذهن و دل آدمیان به وجود نمی‌آورد.

نیک را چون بد کنم؟ یزدان نی‌ام      داعی‌ام من، خالق ایشان نی‌ام

خوب را من زشت سازم، رب نی‌ام      زشت را و خوب را آئینه‌ام

سوحت هندو آینه از درد را      کین سیه رو می‌نماید مرد را<sup>۳</sup>

**ت) گواه اعمال بندگان:** ابلیس خود را گواه اعمال بندگان می‌داند، زیرا بر این باور است که خدا توان مشاهده اعمال آنها را به وی داده است و در نتیجه آنان هر کاری انجام دهند او می‌تواند آنها را ببیند، بلکه او آینه تمام‌نمای واقعیات است. نه گواه و نه آینه به دلیل گواهی و آینگی‌شان مجازات نمی‌شوند.

او مرا غماز کرد و راست گو      تا بگویم زشت کو؟ و خوب کو؟

من گواهم، بر گوازدان کجاست؟      اهل زندان نیستم، ایزد گواست<sup>۴</sup>

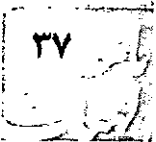
**ث) پرورندگی:** شیطان نه تنها به صورت منفعلانه اعمال آدمیان را نشان می‌دهد بلکه

۱. نک: مولوی، مثنوی، ۸۱/۴-۱۱۲.

۲. همان، ۹۷/۴-۹۹.

۳. همان، ۲۶۸۸-۲۶۸۶/۲.

۴. همان، ۲۶۸۹/۲-۲۶۹۰.





خود به طور مستقیم نسبت به پرورش افراد اهتمام می‌ورزد.

هرکجا بینم نهال میوه‌دار تربیت‌ها می‌کنم من دایه‌وار

هرکجا بینم درخت تلخ و خشک می‌برم، تا وارهد از پشک، مشک<sup>۱</sup>

بر اساس همین وظایف است که شیطان آدمیان را نفرین می‌کند و لعنت کردن آنها را ناروا می‌داند و به آدمیان به دلیل این کارشان اعتراض می‌کند. استدلالی که مولوی می‌آورد مبتنی بر این نظر است که هر علتی معلولی خواهد داشت و این معلول‌ها زاییده همان علل هستند. اگر کسی زیاد حلوا بخورد مسلماً دمل در بدن او پیدا خواهد شد پس دلیلی ندارد که دیگران را لعنت کند بلکه باید خود را مقصر بداند که اعتدال را رعایت نکرده است.<sup>۲</sup>

ابلیس نه تنها خود را در اعمال آدمیان مقصر و مؤثر نمی‌داند بلکه گناه آنان را معلول اراده خود آنان دانسته، بر ایشان بیم می‌دهد که کرده خود را به عهده او نگذارند که من خود از بدی بیزارم.

تو گنه بر من منه، کز مژ مبین من ز بد بیزارم و از حرص و کین<sup>۳</sup>

مولوی با استناد به حدیثی نه تنها لعنت کردن بر شیطان را جایز نمی‌داند بلکه تحقیر او را نیز امری ناپسند می‌داند. از این نظر شیطان به دستور خدا این کارها را انجام داده و هرگز مستحق لعن و نفرین و تحقیر نبوده است و این نوع برخوردها را ناشی از بی‌آگاهی می‌داند.

بانگ برزد غیرت حق کای صفی تو نمی‌دانی ز اسرار خفی

پوستین را بازگونه گر کند کوه را از بیخ و از بن برکند<sup>۴</sup>

## ۵) حوزه وظیفه‌شناسی

وقتی از وظیفه‌شناسی سخن به میان می‌آید باید دو نکته را از همدیگر متمایز کنیم؛ یکی اینکه وظیفه شیطان به عنوان یکی از موجودات جهان چیست و دوم انسان در تعامل با شیطان چه وظایفی به عهده دارد. بی‌شک وظیفه در جایی مطرح می‌شود که موجود موظف، علم و قدرت داشته باشد. منتها این علم و قدرت گاهی در اختیار موجود است اما بعضی وقت‌ها خدا به اراده خود و در چارچوب خاصی به موجودی مثل شیطان اختیار می‌دهد و به تبع آن وظایفی را از او انتظار دارد.

۱. همان، ۲۶۹/۲-۲۶۹۲.

۲. همان، ۲۷۱۸/۲-۲۸۲۴ و ۲۸۲۶-۲۷۲۹.

۳. همان، ۲۷۲۵/۲.

۴. همان، ۲۸۹۶/۲-۲۸۹۷.

## ۱-۵) تکالیف شیطان

از ابیات مثنوی استنباط می‌شود که شیطان از علم و قدرت لازم برای انجام وظایفش برخوردار بوده است. منتها این وظایف بر اساس دو نظریه‌ای که بیشتر بدان اشاره کردیم قابل طرح است؛ به این معنا که اگر شیطان را در ساختار لایتغیر هستی در نظر بگیریم از او هیچ کار ناشایستی سر نمی‌زند بلکه خداوند او را به انجام برخی امور موظف ساخته است و او هم آنها را انجام می‌دهد و ذره‌ای هم از آنها تخطی نمی‌کند. البته بر اساس ابیات مثنوی شیطان اختیار آن را دارد که از این اوامر تخطی کند اما این کار را نمی‌کند.<sup>۱</sup>

در مثنوی بر این نکته تأکید شده است که شیطان نسبت به خدا و انسان وظایفی دارد. او درباره خدا خود را موظف به انجام اوامر الهی می‌داند.

ناف ما بر مهر او ببریده‌اند  
عشق او در جان ما کاریده‌اند<sup>۲</sup>

البته نسبت به انسان‌ها هم وظیفه‌ای دارد که ظاهراً منحرف کردن آنها است که در واقع تقویت روحیه آنها و بازشناسی انسان‌های خوب از بد است.

## ۲-۵) کوشش انسان برای رهایی از فریب‌های شیطان

مولوی توصیه می‌کند که آدمیان برای رسیدن به فلاح و رستگاری باید خود را از نگره‌ها و نگرش‌ها و نظرات و ایده‌های ابلیسانه رها کند. هم رهایی و هم رستگاری هر دو در سایه رها شدن از این نگرش حاصل می‌شود.

چشم ابلیسانه را یک دم ببند  
چند بینی صورت آخر چند چند<sup>۳</sup>

مولوی ابلیس را از چشم‌انداز کیهان‌شناختی نیز مورد بررسی قرار داده است. از این نقطه نظر به لحاظ داوری اخلاقی ابلیس موجود پلیدی نیست بلکه یکی از مظاهر حق است. اگر آدم مظهر صفات جمال حق است، ابلیس از مظاهر جلال حق است. از این رو چون اعمال او هرگز از روی اختیار سر نزده است، لذا مستحق پاداش یا جزا نیست و به هیچ وجه در نظام پاداش و جزا مورد مؤاخذه قرار نخواهد گرفت.

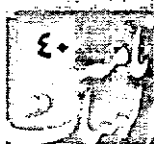
شعله می‌زد آتش جان سفیه  
به غلط گفتم که بد قهر خدا

۱. نک: مثنوی، ۲/۲۶۸۶-۲۶۹۹.

۲. همان، ۲/۲۶۲۲.

۳. همان، ۲/۲۲۰۰.





شد عزازیلی از این مستی بلیس  
خواجهام من نیز و خواجه زادهام  
کاتشی بود الولد سرّ ابیه  
علتی را پیش آوردن چرا<sup>۱</sup>  
که چرا آدم شود بر من رئیس  
صد هنر را قابل و آمادهام<sup>۲</sup>

با توجه به نظر مولوی روشن می‌شود که فرشتگان به طور اعم و ابلیس به طور اخص در انجام افعالشان دارای اختیار بوده‌اند و الا بدون چنین صفتی خداوند نمی‌توانست او را به دلیل عملی که در انجامش نقش نداشته مجازات کند.

در هنر من از کسی کم نیستم  
من ز آتش زادهام او از وحل  
او کجا بود اندر آن دوری که من  
تا به خدمت پیش دشمن بیستم  
پیش آتش مر وحل را چه محل  
صدر عالم بودم و فخر زمن<sup>۳</sup>

نکات ذکر شده در ابیات فوق مبین خودشیفتگی ابلیس است که همین صفت نیز از علل اصلی سقوط وی بوده است.

پنجه زد با آدم از نازی که داشت  
مولوی به تاسی از قرآن صریحاً اشاره می‌کند که حسد یکی از عللی است که باعث اخراج او از بهشت شده است. ابلیس به سبب حسادتی که نسبت به آدم دارد سعی می‌کند تا آدمی موقعیتش را از دست بدهد. از این جهت می‌کوشد که فرد مرتکب گناه شود و گناه او را به چاه هلاکت افکند و وقتی ببیند بر اثر مساعی او چنین شخصی از موقعیتی که داشت سقوط کرد، خوشحال می‌شود و به هدف خود دست می‌یابد. اما اگر از شخصی اطاعتی مشاهده کند روزگارش تیره و تار می‌گردد. البته ابلیس از چنین فردی هم مأیوس نمی‌شود بلکه در صدد برمی‌آید تا با وعده‌های شیرین او را از اطاعت بازگرداند.<sup>۴</sup>

۱. همان، ۱۹۲۷/۵-۱۹۲۸.

۲. همان، ۱۹۲۲/۵-۱۹۲۳.

۳. همان، ۱۹۲۴/۵-۱۹۲۶.

۴. همان، ۳۲۹۷/۱.

۵. همان، ۲۸۲۸/۱-۲۸۴۲.

## منابع و مأخذ

۱. زرین کوب، عبدالحسین، سرنی (۲ جلد)، تهران، علمی، ۱۳۷۲.
۲. زمانی، کریم، میناگر عشق (شرح موضوعی مثنوی)، تهران، نی، ۱۳۸۱.
۳. عطار، فریدالدین، الهی نامه، ص ۱۳۷.
۴. عین القضاة همدانی، عبدالله ابن محمد، تمهیدات، به کوشش عقیف عسیران، تهران، منوچهری، ۱۳۷۳.
۵. مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی (۲ جلد)، به تصحیح عبدالکریم سروش، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۶. مولوی، جلال الدین محمد، مجالس سبعة، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر، تهران، کیهان، ۱۳۶۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

